

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/08/08

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 17 تا 28 سوره الرحمن

«رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» (۱۷) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ تَكْذِبَانِ (۱۸) مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ (۲۰) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ تَكْذِبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ (۲۲) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ تَكْذِبَانِ (۲۳) وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ (۲۴) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ تَكْذِبَانِ (۲۵) كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۶) وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ (۲۷) قَبَائِلُ آلِهِ رَبُّكُمْ تَكْذِبَانِ (۲۸)»

در تكميم مطالب قبلي چند اصل كنار هم ذكر شده بود: اصل اول «كان تامه» بود كه معنای آن گذشت. اصل دوم هم كه جزء «جوامع الكلم» بود و اصول كلّي قرآن بود، همان بيان نوراني كلیم حق بود در برابر فرعون كه فرمود: «رَبَّنَا الَّذِي اَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ» [1] يعني هر موجودي هر چه لازم داشت خدا به او داد؛ چه دريايي، چه صحرايي، چه زميني، چه آسماني، ممكن نيست و نبود كه موجودي چيزي را نياز داشته باشد و خدا به او نداده باشد. اگر موجود بحري است تمام نيازهاي دريايي را به او داد، اگر پرنده فضا است تمام احتياجات پرندگي را به او داد و هكذا.

اصل سوم نظم عمومي بود كه فرمود: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُتٍ» [2] كه اين هم جزء «جوامع الكلم» است و جزء اصول كلّي است كه هيچ بي نظمي در عالم نيست.

اصل چهارم كه جزء «جوامع الكلم» است اين است كه اين نظم طبق عدل است، نه طبق هرج و مرج و مانند آن. هر چيزي عادلانه خلق شده است، تجاوزي در كار نيست، بالعدل است.

اصل پنجم آن است كه اينها جهان آرايي نيست؛ هم جهان داني است، هم جهان بيني است، هم بهره برداري از جهان. فرمود همه اينها نعمت اند. پرسش: در اصل اول شهيد مطهری (ره) می فرمايند اصل تفاوت هست؟ پاسخ: اشتباه ايشان همين است كه خيال كردند تفاوت يعني مخالفت! تفاوت در كار نيست، اختلاف است. تفاوت را آن روز معنا كرديم؛ يعني اين سلسله يك حلقه كه بايد جايش باشد فوت بشود. ايشان خيال كرده تفاوت همان اختلاف است. اختلاف مقدس است، تفاوت مذموم: «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَافُتٍ». اين نكره در سياق نفي يعني هيچ چيزي فوت نشده. تفاوت نه در موجودات زميني است، نه در موجودات آسماني است نه در «بين الارض و السماء» است نه در مجموع. اگر موجودي جاي خود فوت شده باشد، اين مي شود تفاوت؛ اما «اختلاف اللّيل و النهار» برکت است، «اختلاف الارض و السماء» برکت است، «اختلاف الماء و المطر» برکت است، اختلاف غير از تفاوت است. «اختلاف اللّيل و النهار» آيت است، برکت است.

بنابراين چيزي در عالم نيست طبق اصل ششم كه براي انسان سودمند نباشد. چيزي را خدای سبحان خلق كرده، ولي براي آدم نفعي ندارد! فرمود همه اينها نعمت اند، اين ترجيع بند اين سوره مباركه «قَبَائِلُ آلِهِ» همين است. همه اينها «آله» هستند «آله» جمع «إله» است،

«إلاء» یعنی نعمت. هیچ چیزی نیست که در عالم خلق بشود مگر اینکه برای شما نعمت است. من اینها را رام کردم: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ﴾. [3] آن وقت با این بی‌عرضگی آدم نتواند تولید کند اشتغال کند مشکل خودش را حل کند همین است. فرمود چیزی در عالم نیست مگر اینکه برای شما کارآمد است و چیزی در عالم نیست مگر اینکه من آن را برای شما نرم کردم، نه اینکه خودتان نرم کرده باشید. من مسخر هستم، شما باید از این تسخیر من بهره ببرید ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ چیزی در آسمان نیست چیزی در زمین نیست، چیزی «فوق السماء» نیست، چیزی «تحت الارض» نیست، چیزی «تحت البحر» نیست مگر اینکه خدا او را برای شما رام کرده است. این است که در حکمت می‌گویند نظام هستی بر تسخیر است نه قسر، قسر با «قاف» و «سین»، قسر با «قاف» و «سین»؛ یعنی فشار، «مفسور»؛ یعنی فشار دیده. عالم با قسر اداره نمی‌شود عالم با تسخیر اداره می‌شود. در کتاب‌های معقول لابد خواندید «فاعل بالقسر» آن است که کسی دیگری را وادار کند شبیه جبر، برخلاف خواسته او، او را در مسیری براند، اما «فاعل بالتسخیر» این است که این شیء خواسته‌ای دارد، آن مدبر، حکیم است، این شیء را برابر خواسته او راهنمایی می‌کند، مثل یک کشاورز ماهر، آبی که از بالایی کوه می‌آید نمی‌گذارد هرز برود آب که از بالا می‌آید به پایین بخواهد برود این برخلاف طبع او نیست، این نمی‌خواهد فشاری بر آب وارد کند که آب بالا برود، آب می‌خواهد پایین بیاید جاری هم بشود میل اوست؛ منتها این کشاورز نمی‌گذارد این هرز برود، می‌برد زیر درخت، این را می‌گویند «فاعل بالتسخیر». «فاعل بالتسخیر» محمود و ممدوح است، «فاعل بالقسر»؛ یعنی با فشار، کسی را وادار به کاری کردن، این مذموم است. جهان با تسخیر الهی اداره می‌شود نه با قسر. هیچ چیزی را خدا مجبور نمی‌کند، چون با طبع او کار می‌کند. تسخیر اصلی به عهده اوست به ما گفت برای شما مسخر کردم.

هیچ موجودی نیست که بشر بخواند از آن استفاده بکند و نشود. ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾. اینکه می‌بینید الآن کل این منطقه‌های آسمانی را مثل زمینی جاده درست کردند دارند می‌روند، همین است. دریا را جاده درست کردند دارند می‌روند همین است. دریا می‌شود مسیر، آسمان می‌شود مسیر، زمین می‌شود مسیر، تحت الارض می‌شود مسیر، فوق السماء می‌شود مسیر. ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي

السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾. چنین خدایی حق دارد به ما بگوید: ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾. این هفت اصل یعنی هفت اصل! فرمود تمام موجودات را من آفریدم این «کان تامه». تمام را زیبا آفریدم: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾. [4] نیاز هر چیزی را به او دادم: ﴿أَعْطَيْتُ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَيْتُهُ﴾. هیچ چیزی جای خود را رها نمی‌کند یک جاخالی باشد: ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ﴾. آن «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» [5]

هم برای اینکه ﴿وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ این میزان تنها برای انسان که نیست برای کل جهان است، همه چیز بالعدل است. چون چیزی در عالم نیست که بر چیزی دیگر ظلم بکند، این «لا طغیان» نشان می‌دهد که ﴿بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾. این یک شعار رسمی است. بعد فرمود اینها را من برای دكور خلق نکردم، اینها نعمت هستند و اینها را برای شما خلق کردم. هم به شما هوش دادم، هم به اینها گوش؛ هم به اینها گفتم گوش کن ببین انسان چه می‌گوید هم به شما هوش دادم که از اینها بهره ببرید، ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ لذا افرادی که حضور پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) مشرف می‌شدند معرفی می‌کردند که فلان شخص کشاورز است، فلان شخص دامدار است، فلان شخص فلان کار است، فلان شخص فلان کار است، اگر نوبت به کسی می‌رسید که او کاری نداشت تا معرفی بکند، «سقط من عینه»؛ این مرد بیکار از دو چشم پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) می‌افتاد و حضرت با احترام به او نگاه نمی‌کرد. [6] آدم می‌شود بیکار؟! کار کردن لازم است این ﴿أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ﴾ [7] که در دعاها ماست در نمازهای ماست در تعقیبات ماست این هم برای ما حوزویان است که اگر - خدای ناکرده - علم ما به عمل نرسد این می‌شود «علم لا ینفع». گاهی انسان یک سلسله درس‌هایی می‌خواند که نه به درد دنیای او می‌خورد نه به درد

آخرت او، این می‌شود «علم لا ینفع». گاهی در دانشگاه درس می‌خواند که میز گیرش بیاید، این می‌شود «علم لا ینفع». آدم برای میز درس می‌خواند یا برای بهره‌برداری از نظام هستی؟ فرمود چیزی در عالم نیست که نعمت نباشد. دست به هر چیزی بزنی گوهر است. هم به شما هوش دادم هم به جهان گوش. گفتم ببین انسان چه می‌گوید! معنای تسخیر همین است؛ یعنی ممکن است آسمان اطاعت نکند؟ با اینکه فرمود «سَخَّرْ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ». ممکن است زمین اطاعت نکند؟ فرمود من مسخّر کردم برای شما. وقتی که مسخّر کرد فرمود: «أَتَيْنَا طُوعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ». [8] که بحثش قبلاً گذشت. آسمان گفت چشم! زمین گفت چشم! گفتم بیایید هر دو گفتند چشم! نه تنها ما دو نفر، بلکه با همه موجودات، فرشته و غیر فرشته با هم می‌آییم که قبلاً هم به عرض هم رسید که اولی‌اش تثنیه است آخرش جمع: «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ». نه «طَائِعِينَ». حرف دو نفر با جمع آمیخته شد؛ یعنی ما دو نفر، شما فرمودی: «قَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أَتَيْنَا». تثنیه؛ «قَالَتَا». اَرْض و سماء، تثنیه؛ «أَتَيْنَا طَائِعِينَ». ما به همراه همه موجودات دیگر، خلاصه ما حلقه به گوش هستیم. در عاشقی آن جا که ورا پای مرا سر در بندگی آن جا که ورا حلقه مرا گوش [9] این حرف همه موجودات است. هر جا حلقه باشد گوش ما آن جاست. هر جا پای پروردگار الهی باشد که پا ندارد سر ما آن جاست. در عاشقی آن جا که ورا پای مرا سر در بندگی آن جا که ورا حلقه مرا گوش

هیچ موجودی نیست که بگوید نه! آن وقت ما اگر بیکار بودیم به چه برمی‌گردد؟ لذا از ما اقرار می‌گیرد بعد می‌فرماید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان». این شش هفت طایفه آیه را که تنظیم بکنید، می‌بینید هر بار که انسان این آیه را می‌خواند باید تصدیق بکند که «لا بشيء من آلاء ربّ اكذب».

مسئله ظلمی که احیاناً گفته می‌شود مال کافر حربی. مال ماست پس ما میزان و عدلی نداریم، این روا نیست. کافر حربی مادامی که در حرب است، او اموال ما را غارت می‌کند ما اموال او را به غنیمت می‌بریم، این زمان جنگ است؛ اما وقتی کافر حربی چه ملحد چه مشرک چه دیگری کاری با ما ندارد زمان صلح است طبق بیان قرآن کریم در سوره «توبه» فرمود: «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ». [10] مادامی که آنها اهل غارت نیستند شما هم اهل غنیمت نباشید. صلح و هدنه زمانی دارد. اگر آنها دست به غارت زدند شما مبارزه کنید غنیمت ببرید. اگر می‌گویند مال حربی فیء مسلمین است، مال زمان حرب است نه زمان صلح. آیه سوره «توبه» این درباره مشرکین است، فرمود مادامی که مشرکین کاری با شما ندارند شما کاری نداشته باشید، ما پیمان بستیم صلح کردیم با آنها، «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ». آن وقتی که این می‌خواهند عهدشکنی بکنند: «وَإِنَّمَا تَخَافُونَ قَوْمَ خِيفَتِهِمْ» آن وقت «فَالْبُدْ لَهُمُ الْيَوْمَ عَلَى سَوَاءٍ» که بحثش قبلاً گذشت بعد از اینکه این آمریکایی بی‌خرد دارد با این برجام بازی می‌کند آن آیتش در آن روز اول به عرض شما رسید که خدا فرمود با کفاری که اصلاً هیچ پیمانی نمی‌شناسند مبارزه کنید. نفرمود چون کافرند و دین ندارند، چون می‌شود با کافر بی‌دین ساخت. فرمود: «فَقَاتِلُوا أَمَّةَ الْكُفْرِ». [11] چرا؟ چون «لَهُمْ لَا إِيْمَانُ لَهُمْ». نه «لَا إِيْمَانُ لَهُمْ»، نفرمود چون کافرند. ما با خیلی از کفار رابطه عادلانه داریم. فرمود اینها ایمان ندارند، یمین ندارند، کنوانسیون ندارند، برجام ندارند، میثاق بین‌الملل ندارند، امضا نمی‌شناسند. ملتی که امضای خودش را نمی‌شناسند چگونه می‌توانی با او زندگی کنید؟ «فَقَاتِلُوا أَمَّةَ الْكُفْرِ لَهُمْ لَا إِيْمَانُ لَهُمْ». نه «لَا إِيْمَانُ لَهُمْ». چگونه شما می‌توانید با اینها زندگی کنید؟ اگر بخواهیم دیوار بکشید، چنین کاری مقدور نیست؛ این کتاب چقدر شیرین است! ای کاش به ما می‌گفتند هر شب قرآن به سر بکنیم! نگفت حمله کنید، گفت این قدر قوی و قوی و قوی باشید که تا سنگین‌ترین دشمن از شما خشیت داشته باشند. یعنی آن قدر قوی و غنی و موشکی باش که بیگانه طمع نکند. از شما حتماً باید بترسند. الآن شما مثل سلسله جبال البرز قله دماوند

باشید، همین! هیچ کس جرأت نمی‌کند با چهار کلنگ و بیل به جنگ قلّه دماوند بیاید. فرمود شما این گونه باشید، همین! این قدر غنی و قوی باش که بیگانه اصلاً طمع نکند که نسبت به شما بی‌ادبی کند، همین! آن وقت این جز با عقل و هوش و حداقل عرضه حاصل نمی‌شود. کشوری که همه چیز دارد آن وقت بخواهد تولید کند سال هم سال تولید و اشتغال است اول بخواهد تولید کند می‌رود از این بانک بیست درصد، سی درصد ربا می‌گیرد. این شدنی نیست! این حرف کسی است که فرمود من به هم می‌زنم. این ﴿يَمْحُو﴾ [12] فعل مضارع است مفید استمرار است، فرمود: ﴿يَمْحُو اللَّهُ الزَّيَّاتِ﴾. قدرت تولید در خیلی‌ها هست قدرت کسب در خیلی‌ها هست، سرمایه دستشان نیست، باید بروند وام بگیرند اول بیست درصد، سی درصد، نمی‌شود! ما چه وقت عمل کردیم به دستور اسلامی که مشکل داشتیم؟ فرمود: ﴿فَاذْرُوا مَا تَبْتَغُونَ﴾ [13] تا می‌توانید قرآن بخوانید، تا می‌توانید قرآن همین را می‌گویید. شما این هفت طایفه را وقتی ردیف هم بکنید می‌بینید ما خیلی سرمایه داریم. چیزی در عالم نیست که نعمت برای ما نباشد و چیزی در عالم نیست که حلقه به گوش ما نباشد. آنکه جهان را خلق کرد فرمود به شما هوش به او گوش! این خداست! این ﴿سَخَّرَ﴾، ﴿سَخَّرَ﴾، ﴿سَخَّرَ﴾ را برای چه کسی گفته؟ یعنی من جهان را برای ملائکه مسخر کردم؟ می‌شود انسان بخواهد کراهی از کرات عالم را بشکافد با هواپیما و مانند آن سفر کند، او بگوید نه؟! «در بندگی آن جا که ورا حلقه مرا گوش» فرمود: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾، پس نشد ندارد. کافر زیر دریا مترو درست می‌کند، این مربوط به انسان است.

بنابراین این که کافر حربی مال او «فی» برای ماست، این همیشه نیست. آن وقتی که او اهل غارت است ما اهل غنیمت هستیم، آن وقت است و گر نه در سوره مبارکه «ممتحنه» آیه هشت فرمود کفاری که کاری با شما ندارند؛ نه تحریم کردند، نه توطئه کردند، نه نفوذی دارند، نه نفوذی هستند، کاری با شما ندارند، شما با آنها عاقلانه و عادلانه رفتار کنید: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [14] عادلانه با اینها رفتار کنید، چون خدا عدل را دوست دارد ولو نسبت به کافر. ﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ﴾ [15] با نفوذی‌ها با استکباری‌ها با تحریمی‌ها بله با اینها باید مبارزه کنید. پس هرگز مال کافر «فی» مسلمین نیست، در صورت صلح و هدنه. اما اینکه فرمود ما جهان را خلق کردیم با نظم، این را فرمود بی‌هدف نیست. تمام این هفت طایفه‌ای که گفتیم همه سرچایش محفوظ است. اما «بالحق قامت السماوات و الارض» ما به حق خلق کردیم. یک روز حساب و کتابی هست. آخر خط بهشت زهرا نیست. اینکه در چندین سوره فرمود ما اینها را به حق خلق کردیم؛ یعنی حسابی دارد کتابی دارد، این طور نیست که مثلاً کلّ عالم به همین وضع باشد و شما برای بهره‌برداري همین دنیا باشید، نه. این طایفه از آیات یعنی آیه 85 سوره مبارکه «حجر» و مانند آن چندین بار گذشت که جهان به حق خلق شد؛ هم به صورت موجه فرمود، هم به صورت سالبه، فرمود ما بازیگر نیستیم: لعب و لغو و بی‌هدفی و اینها در کار ما نیست، یک؛ این سالبه: ﴿الْأَعْيُنَ﴾ ما بازیگر نیستیم. به صورت موجه فرمود: ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [16] این نظام حقی دارد؛ یعنی مرگ پوسیدن نیست، از پوست به درآمدن است، مرگ آخر خط نیست بهشت زهرا آخر خط نیست، اول زندگی است. آدمی که نمی‌پوسد با آدمی که می‌فهمد از پوست به در می‌آید و نمی‌پوسد با آدمی که خیال می‌کند آخر خط بهشت زهراست خیلی فرق دارد. این طایفه هشتم را در کنار آن طوایف هفت‌گانه ذکر کرده است، فرمود اینها «بالحق» هستند؛ یعنی هدف دارند و وجود مبارک کلیم حق هم فرمود: ﴿ثُمَّ هَدَى﴾ یعنی هر چیزی را به آن مقصد خودش هدایت کرده است. آن وقت ما هستیم و هدفمندی ما و هرگز نمی‌گوییم بازنشست شدید، بازنشستگی اصلاً نیست؛ منتها هر کسی در هر زمان و زمینی یک کار مخصوصی دارد ولو یکساعت ولو دو ساعت. تا نفس می‌کشیم کار و اولین زندگی ما بعد از، از پوست به درآمدن است نه پوسیدن، فرمود ما نظام را به حق آفریدیم، ما بازیگر

نیستیم، عالم بازیچه نیست؛ لذا این آیه سوره مبارکه «حجر» که فرمود: «ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ إِنَّ الشَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاسْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ». اساس کار این است هیچ چیزی نیست که آن طرف برای ما نافع نباشد؛ منتها نامه‌ای بعضی از بزرگان اهل معرفت برای فخر رازی نوشتند که درس و بحث خوب است؛ اما علمی یاد بگیر که معلوم تو بعد از مرگ با تو باشد. حالا بر فرض مهندس شدی طبیب شدی، کار خوبی است نظام احتیاج دارد؛ اما اینها برای این طرف آب است. بعد از مرگ کسی مریض نمی‌شود که از طبیب سؤال کند که مرا درمان بکن! یا نیازی به برج‌سازی و ساختمان‌سازی ندارد یا نیازی به سخنرانی و تدریس ندارد که از یک مفسر از یک مدرّس بخواهند که برای ما درس بگو! یک چیز دیگری لازم است که آن طرف آب لازم است. این نامه را برای فخر رازی نوشت گفت چیزی را بفهم که بعد از مرگ شکوفاتر بشود، آن معلومی که بعد از مرگ شکوفاتر می‌شود «الله» است و اسمای حسّنی او هست و صفات علیّی او هست و افعال حکیمانه و ابدی او هست و اقوال حکیمانه او هست و آثار حکیمانه او هست و نبوت انبیا هست و ولایت. آدم نبوّت‌شناس شد ولایت‌شناس شد بهشت‌شناس شد فرشته‌شناس شد، معلومش نقد در کف دستش است شکوفاتر است، و عالم محشور می‌شود به عالم می‌گویند بهشت نرو بایست عده‌ای را شفاعت کن: «فَبَشِّرْهُ لِلنَّاسِ» [17] این را به عالم می‌گویند. به چه کسی؟ نه «ما انقضی عنه المبدأ کان فی الدنیا عالماً»، کسی که آن جا عالم محشور شده است. ببینید معیار قیامت را قرآن، کار سابق نمی‌داند سابقه خوب نمی‌داند، معیار قیامت یک موجود فعلی است به تعبیر امام (رضوان الله علیه) که فرمود معیار حال فعلی است؛ لذا نفرمود اگر کسی کار خوب کرد ما به او پاداش می‌دهیم، فرمود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» [18] در دستش به صورت نقد باید باشد. اگر چهار تا کار خوب کرد به چهار جا رسید به فیض و فوز خودش رسید به بهره‌هایش رسید عمر تمام شد؛ اما چیزی یاد بگیرد که دستش باشد، کاری بکند که دستش باشد، نه «مَنْ فَعَلَ الْحَسَنَةَ»، «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» در دستش باشد، آن وقت به چنین بزرگواری می‌گوییم بایست! عجله نکن هر که را خواستی به همراه خودت شفیع باش ببر بهشت، «فَبَشِّرْهُ لِلنَّاسِ». این کم است؟! پرسش: عمل صالح «بِرَفْعِهِ؟» پاسخ: «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ بِرَفْعِهِ» [19] در صورتی که روح طیب و طاهر باشد. ذیل همان آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ». دارد که اگر «ارواح الطیبه»، عمل صالح برای ارواح طیبه بله می‌شود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» چیزی که از دست نداد. عمل او با او هست و او حیّ است. کسی خدمات فراوانی کرده مقام فراوانی هم بهره‌اش شده، می‌گویند تو «أَدْمَيْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا» [20] شما کار کردید مزدتان را هم گرفتید، الآن اینجا چه می‌خواهید؟ این «أَدْمَيْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا» مربوط به همین‌هاست. شما می‌خواستی به مرجعیت برسی رسیدی، خواستی به مقام برسی رسیدی، خواستی صرّافی کنی پول بگیری پول بدهی که رسیدی، دیگر چه می‌خواهی؟ اما اگر کسی نه، اینها را نخواست؛ معلومی داشت که دلش برای آن معلوم می‌تپید. این دستپاچه بود که چه وقت نماز شب می‌شود با او مذاکره کند، این مثل اینکه چیزی را گم کرده است. این چیزی دیگر است این دنبال این و آن نمی‌گردد. این اصلاً سراسیمه مدام آسمان را نگاه می‌کند که چه وقت سحر می‌شود، این طوری دیگر است؛ لذا به این می‌گویند بایست. بنابراین این شش، هفت طایفه پایش همان است که «بالحق» است؛ یعنی این به مقصد می‌رسد و هیچ کسی در راه نمی‌ماند و همگان وقتی به مقصد رسیدند آن روز «نَفَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ» است.

- [2] ملک/سورہ 67، آیہ 3.
- [3] لقمان/سورہ 31، آیہ 20.
- [4] سجدہ/سورہ 32، آیہ 7.
- [5] عوالي اللئالي، محمد بن علی بن ابراهيم ابن ابی جمهور الاحسانی، ج 4، ص 103.
- [6] جامع الأخبار (للشعیری)، محمد الشعیری، ص 139.
- [7] المصباح-جنة الأمان الواقية و جنة الأيمان الباقية، ابراهيم الكفعمي العاملي، ص 299.
- [8] فصلت/سورہ 41، آیہ 11.
- [9] ديوان حكيم سنائي، غزل 209.
- [10] توبه/سورہ 9، آیہ 7.
- [11] توبه/سورہ 9، آیہ 12.
- [12] بقره/سورہ 2، آیہ 276.
- [13] مزل/سورہ 73، آیہ 20.
- [14] ممتحنه/سورہ 60، آیہ 8.
- [15] ممتحنه/سورہ 60، آیہ 9.
- [16] حجر/سورہ 15، آیہ 85.
- [17] علل الشرائع، الشيخ الصدوق، ج 2، ص 394.
- [18] انعام/سورہ 6، آیہ 160.
- [19] فاطر/سورہ 35، آیہ 11.
- [20] احقاف/سورہ 46، آیہ 20.